

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

شمی صلواتی
۰۵ می ۲۰۲۲



شمس صلواتی

«آقای صلواتی شما در زندگی تان مسجد رفته اید؟»

«نه، هرگز پا تو مسجد نگذاشته ام...»

* - بزرگترین خوشبختی، زمانی رقم خورد که از مسجد بیرونم انداختند. با یک سیلی و - چندقش آبدار،
«سال ۱۳۵۶ بود»

در آن زمان هنوز ۱۳ سال داشتم. جرمی که مرتکب شده بودم جرم بزرگی نبود، بدون هیچ قصد و غرضی، جای
آخوند مسجد (ملا عارف) نشسته بودم فکر کردم جای خوبییه....
همین باعث کنجکاویم شد تا با هزاران سؤال به دنیای بزرگ دانش برای انسان شدن گام بردارم.
از آن تاریخ ۴۵ سال می گذرد تا به امروز وارد هیچ مسجدی نشده ام به جز دو مورد، آنهم اتفاقی، و نه به قصد
عبادت.....

* - بار دوم در اهواز بود که کارگری می کردم فکر کنم ۱۷ سال داشتم.
هوای گرم اهواز و خستگی کار وادارم کرد تا وارد یک مسجد سر نیش خیابان نادری شوم خیلی خسته بودم گوشه ای
دنچ گرفتم، خوابیدم، یک چرت کوتاه زدم، مسجد کولر گازی داشت خنگ بود.....
بیدارم کردند گفتن بلند شو از مسجد برو بیرون!
گفتم چرا؟ مگر کار بدی کردم که مسجد آمدم
گفتند غیر شرعی خوابیدی!
گفتم بی خیال خانه خداست منم بنده او هستم. گفتن برای تو که مثل الاغ سر انداختی پائین و آمدی تو، دراز کشیدی و بی
اعتنا به جاج آقا که سرگرم گفتن حدیث بود!
گفتم باشه من که چیزی نگفتم او مشغول نصیحت بود من یک چرت خواب زدم این که اشکال شرعی ندارد.

بعد هم باید به سر کار برگردم!

دو نفر بودند یکی‌شان گفت بی شعور هیچی حالیش نیست دوتائی دستانم را گرفتند به سوی در هدایتم کردند البته بیرون انداختند...

* - بار سوم در خاک عراق در یک شهرک به نام برزنجه بود که مشکل دستشویی داشتم و به همین دلیل رفتم تا از دستشویی مسجد استفاد کنم استفاد هم کردم موقع خارج شدن دیدم هر جا پا گذاشتم می شورند! برگشتم تا چیزی بگم، یک مرد میان سال جلوم را گرفت و با حالت عصبی گفت برو بیرون! نمی ببینی که جای پای ها تو نجس را می شوریم.

گفتم چرا جای پای من؟

گفتند چون گاور! (ارمنی) هستی ناخودآگاه دست بردم برای بند شلوارم تا ثابت کنم گاور نیستم چند نفر افراد جمع شدند حالت عجبی پیدا کردن چند نفری دست و پایم گرفتند و از مسجد انداختم بیرون....

* - من از دین و مذهب، مذهبیون دور شدم خیلی دور، آنقدر دور، که به خاطر مرگ عزیزانم هم هرگز پای داخل مسجد نگذاشتم.

امروز به همین دلیل قنردان آن آخوند بی شعور وبی رحمی هستم که با سیلی از مسجد بیرونم انداخت. کمک بزرگی که باعث شد من دین و خانهٔ چهل را بشناسم و از آن فاصله بگیرم و هیچ وقت جمهوری اسلامی و پادوان شان را به رسمیت نشناختم
"شمی صلواتی"